



حبیب بن مظاهر؛ مظهر وفاداری به ولایت

جوادمحدثی

یکی از ستارگان فروزانی که در روز عاشورا، گرد خورشید کربلا، حسین بن علی علیه السلام پروانه وار می گشت و جان خود را فدای مولایش کرد، حبیب بن مظاهر اسدی است. برای الهام گرفتن از ایمان و حیات و جهاد و شهادت اسوه های فضیلت و الگوهای دین داری و تعهد، با شخصیت والای این شهید عاشورایی آشنا می شویم.



سابقه نورانی

طایفه «بنی‌اسد» افتخارات فراوانی داشت و افراد آن، خوش‌نام و خدمت‌گزار پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام بودند. حبیب از این طایفه بود. سال تولد او را یک سال پیش از بعثت نوشته‌اند. بنابراین، سال‌هایی که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مکه دعوت خویش را آغاز کرد، او کودکی بیش نبود و زمانی که آن حضرت اولین حکومت اسلامی را در مدینه تشکیل داد، وی روزگار جوانی‌اش را می‌گذراند.

پس از هجرت حضرت رسول به مدینه، او به حضور پیامبر رسید و حکمت‌های متعالی دین و معارف قرآنی را از زبان آن حضرت شنید و آموخت و توفیق آن را یافت که در شمار اصحاب پیامبر قرار گیرد و احادیثی را که از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌شنید، برای دیگران هم روایت کند.^۱ اما بیشترین بهره معنوی را از حضور امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام برد که شرح آن در ادامه خواهد شد.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به حبیب علاقه داشت. آن حضرت چون می‌دید او با حسین علیه‌السلام مأنوس و هم‌بازی است، پیشانی‌اش را بوسید و فرمود: «فَأَنَا أُحِبُّهُ لِحُبِّهِ لَوْلَدِي الْحُسَيْنِ»؛^۲ من او را دوست دارم، زیرا فرزندم حسین علیه‌السلام را دوست دارد.

برخی از مورخان، او را از تابعین (نسل دوم مسلمانان پس از پیامبر) به شمار آورده‌اند و در زمره اصحاب رسول خدا از او یاد نکرده‌اند؛^۳ ولی به هر حال چهره پر فروغ و معنوی او نشان می‌دهد که فرزاندگی و فروزندگی خود را از دودمان رسالت به ارمغان برده و زندگی پربارش که به حماسه شهادت ختم شد، در سایه تعالیم قرآن و عترت شکل گرفته است.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به حبیب علاقه داشت. آن حضرت چون می‌دید او با حسین علیه‌السلام مأنوس و هم‌بازی است، پیشانی‌اش را بوسید و فرمود: «فَأَنَا أُحِبُّهُ لِحُبِّهِ لَوْلَدِي الْحُسَيْنِ»؛ من او را دوست دارم، زیرا فرزندم حسین علیه‌السلام را دوست دارد.

حبیب، از زمانی که حضرت امیر علیه‌السلام کوفه را مرکز خلافت خویش قرار داد، به این شهر آمد و در آنجا ساکن شد و در همه نبردها در رکاب آن بزرگوار حضور داشت. آموخته‌هایش از حضرت علی علیه‌السلام او را در علموی چون: فقه، تفسیر، قرائت، حدیث، ادبیات، جدل و مناظره، پیش‌تاز ساخته بود. وی در زمره گروه ویژه‌ای از اصحاب امیرالمؤمنین با عنوان «شرطة الخمیس» بود.

حیب بن مظاهر، علاوه بر آن که سیمایی جذاب و جمالی شایسته داشت، از کمال معنوی هم برخوردار بود. او را از حافظان قرآن نام برده‌اند. وی شب‌ها پس از نماز عشاء تا صبح قرآن را ختم می‌کرد،^۴ و این گواه تهجد و شب‌زنده‌داری و الفت او با حضرت معبود است:

بود از لطف سحر، بیشتر، صفای حیب شکفته آتش صد نی به ناله‌های حیب
کند به شب همه شب ختم، دور قرآن را کدام عاشق صادق رسد به جای حیب
دلش ز عشق و دو چشم از سرشک، مالامال بلند نشده جز نام حق ز نای حیب^۵

در رکاب علی علیه السلام

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و وقایع تلخ و اسف‌باری که برای امت مسلمان پیش آمد و بسیاری خط ولایت را رها کردند، حیب بن مظاهر از جمله کسانی بود که در صراط مستقیم حق و ولایت علوی ثابت قدم و استوار ماند و در شمار یاران خاص و خالص و حواریون و شاگردان ویژه حضرت علی علیه السلام قرار گرفت و در ردیف کسانی همچون: میثم تمار، رشید هجری، عمرو بن حمق خزاعی و دیگران، از حاملان علوم امیرالمؤمنین علیه السلام بود.^۶

حیب، از زمانی که حضرت امیر علیه السلام کوفه را مرکز خلافت خویش قرار داد، به این شهر آمد و در آن‌جا ساکن شد و در همه نبردها در رکاب آن بزرگوار حضور داشت.^۷ آموخته‌هایش از حضرت علی علیه السلام او را در علومی چون: فقه، تفسیر، قرائت، حدیث، ادبیات، جدل و مناظره، پیش‌تاز ساخته بود. وی در زمره گروه ویژه‌ای از اصحاب امیرالمؤمنین با عنوان «شرطة الخمیس»^۸ بود و از این‌جا می‌توان به میزان عشق، اخلاص، فداکاری و اطاعت محض او از مولایش پی برد؛ چرا که این گروه ویژه، یاران همیشه آماده و گوش به فرمانی بودند که در پی مأموریت‌های خاص اعزام می‌شدند و با مولای خود پیمان شهادت و اطاعت بسته بودند.

پیرو ولایت در عصر امویان

فشارهایی که در دوران حکومت بنی‌امیه بر پیروان اهل بیت وارد می‌شد، عرصه زندگی را بر آنان تنگ می‌کرد و همین سختی‌ها میزان پایداری موالیان خاندان رسالت و خط امامت را معین می‌ساخت.

پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در سال ۴۰ هجری، امام حسن مجتبی علیه السلام رهبر مسلمانان شد؛ اما با اتفاقاتی که پیش آمد و به امضای قرارداد صلح میان آن حضرت و معاویه انجامید،

رفته رفته شرایط بر دوست‌داران اهل بیت سخت‌تر گردید. حبیب بن مظاهر در این دوره، از چهره‌های بارز شیعه در کوفه بود. در دورانی که تبلیغات امویان بر ضد آل‌علی گسترده می‌شد و شیعیان در وضع خفقان‌باری به سر می‌بردند، وی از وفاداران خط امامت و در اطاعت امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود. پس از شهادت آن حضرت و امامت سیدالشهدا (علیه السلام) سیاست سرکوب و اعمال فشار از سوی معاویه هم‌چنان ادامه داشت و شیعیان به پیروی از امامشان، آن شرایط سنگین سیاسی و اختناق و سرکوب را صبورانه پشت سر می‌گذاشتند.

حبیب بن مظاهر، برای هرگونه فداکاری در راه مبارزه با ظلم و حمایت از حق، آمادگی داشت. وی حتی از سرانجام حیات خویش نیز آگاه بود و مولایش علی (علیه السلام) او و میثم تمار را از پیشامدهای آینده آگاه کرده بود. حادثه‌ای که در زیر شرح آن خواهد آمد و در کوفه روی داد، این نکته را ثابت می‌کند.

روزی میثم تمار، سوار بر اسب، از جایی که گروهی از طایفه بنی‌اسد نشسته بودند می‌گذشت. حبیب را دید که سوار بر اسب می‌آید. وقتی به یکدیگر نزدیک شدند، در همان حالت سواره، روی اسب با هم سخنانی طولانی گفتند. در پایان این دیدار، حبیب بن مظاهر خطاب به میثم تمار گفت: گویا پیرمرد خربزه فروشی را می‌بینم که در راه عشق و محبت دودمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را به دار می‌آویزند و بر فراز چوبه دار، شکمش را پاره می‌کنند!

میثم نیز گفت: من هم مردی را می‌شناسم سرخ‌رو، با گیسوانی بلند که در راه یاری فرزند رسول خدا، حسین بن علی (علیه السلام) به میدان می‌رود و کشته می‌شود و سر بریده‌اش را در کوفه می‌گردانند! آن دو پس از این دیدار و گفت‌وگو از هم جدا شدند. حاضران در آن جا که این گفت‌وگو را شنیده بودند، آن سخنان را لاف‌زنی و دروغ پنداشتند و درباره گفت‌وگوی میثم و حبیب صحبت می‌کردند که «رشید هجری» از یاران باوفای حضرت علی از راه رسید و سراغ میثم و حبیب را از آنان گرفت. گفتند: همین جا بودند و چنین و چنان گفتند و رفتند.

رشید گفت: رحمت خدا بر میثم باد! یادش رفت این نکته را هم بیفزاید که به آورنده سر بریده حبیب بن مظاهر، صد درهم بیشتر جایزه می‌دهند و آن گاه سر را در شهر می‌گردانند. حاضران که با تعجب حرف‌های رشید را می‌شنیدند، گفتند: این شخص از آن دو نفر هم دروغ‌گوتر است!

ولی طولی نکشید که آن پیش‌گویی‌ها تحقق یافت و مردم با چشم خود دیدند آن چه را که در آن روز شنیده بودند.^۹

نقش حبیب در نهضت عاشورا

با مرگ معاویه، یزید بر تخت خلافت نشست. امام حسین علیه السلام بنا بر تکلیف الهی خویش، از بیعت با یزید سر باز زد و از مدینه به مکه هجرت نمود.

در کوفه، شیعیان در خانه سلیمان بن صُرد گرد آمدند و درباره اوضاع جدید به گفت و گو پرداختند و با توجه به اعتراض سیدالشهدا علیه السلام به روی کار آمدن یزید و امتناع ایشان از بیعت و رفتن به مکه، تصمیم گرفتند از حسین بن علی علیه السلام دعوت کنند تا به کوفه بیاید و با حمایت شیعیان آن جا، بر ضد امویان قیام کند.

نخستین دعوت نامه‌ای که از کوفه به مکه ارسال شد، به امضای چهار نفر رسیده بود که یکی از آنها حبیب بن مظاهر بود.^{۱۱} نوشتن این نامه در آن شرایط سخت و خفقان کوفه، روحیه سلحشوری و شجاعت و حق محوری آنان را نشان می‌داد. روح بلند حبیب را نیز از همین اقدام دلیرانه می‌توان شناخت. کوفیان نامه‌های فراوانی برای امام نوشتند. آن حضرت برای ارزیابی اوضاع کوفه، نماینده خود «مسلم بن عقیل» را به آن جا فرستاد. در جلسه‌ای که در این شهر تشکیل شد، «عابس شاکری» که از فدائین راه ولایت بود، آمادگی خود را برای هر گونه ایثار و جان‌بازی در راه حسین علیه السلام اعلام نمود. حبیب بن مظاهر پس از سخنان عابس، اولین نفری بود که برخاست و با عزم و اراده‌ای استوار چنین گفت:

رحمت خدا بر تو باد ای عابس! حرفت را شنیدم. آنچه در دل داشتی، با کوتاه‌ترین و رساترین کلمات بر زبان آوردی. به خدای یگانه سوگند، ما هم بر همین عقیده‌ایم...^{۱۱}

حبیب و مسلم بن عوسجه، از فعال‌ترین چهره‌های این حرکت انقلابی بودند که مخفیانه دور از چشم مأموران حکومت، به نفع مسلم بن عقیل از مردم بیعت می‌گرفتند. با عوض شدن والی کوفه و آمدن ابن زیاد که سیاست سرکوب و دستگیری را در پیش گرفت، افراد قبیله حبیب و مسلم بن عوسجه، آن دو را مخفی کردند تا از گزند عبیدالله بن زیاد در امان بمانند و در هنگام لازم به جانب‌داری از حق و ولایت برخیزند.^{۱۲}

آن‌گاه که امام حسین علیه السلام عزم حرکت از مکه به سوی کوفه کرد، نامه‌ای به حبیب بن مظاهر نوشت و از او خواست تا خود را به کاروان وی ملحق سازد. در آن نامه آمده بود:

از حسین بن علی بن ابی‌طالب به دانشمند فقیه، حبیب بن مظاهر:

اما بعد، ای حبیب! تو خویشاوندی و قرابت ما را به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانی و ما را بهتر از هر کس می‌شناسی. تو که صاحب اخلاق نیکو و غیرت می‌باشی، در فدا کردن جان در راه ما دریغ مکن تا جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله پادشاه آن را در قیامت به تو عطا کند.^{۱۳}



حیب با دریافت این نامه، دوست صمیمی اش مسلم بن عوسجه را آگاه کرد و چون کاروان حسینی به کوفه نزدیک شد، مشتاقانه تصمیم گرفتند به امام پیوندند و علی رغم بی وفایی و سست عهدی کوفیان، وفاداری خویش را به خط اهل بیت علیهم السلام ثابت کنند.

گرچه کوفه تحت کنترل بود و ورود و خروج اشخاص، زیر نظر ابن زیاد قرار داشت، اما این دو مرد شجاع و باوفا، مخفیانه خود را به امام حسین علیه السلام رساندند؛ در حالی که چند روز از فرود آمدن آن حضرت در سرزمین کربلا گذشته بود. روز هفتم محرم بود که حیب با دیدن یاران اندک امام و سپاه فراوان دشمن، از آن حضرت اجازه خواست تا به میان قبیله اش برود و آنان را به نصرت سیدالشهدا علیه السلام فرا خواند.

امام اجازه داد. حیب نزد قبیله خود رفت و وضع کربلا و غربت امام و محاصره اهل بیت را در آن سرزمین به آنان خبر داد و از آنها خواست که به یاری حجت خدا و فرزند پیامبر بشتابند. قوم او اظهار همبستگی کردند و هفتاد نفر آماده پیوستن به امام شدند. در مسیر حرکت، به دلیل فاش شدن این تصمیم، پانصد سوار از نیروهای ابن زیاد به فرماندهی «ازرق» در پی آنان رفتند تا مانع پیوستن ایشان به امام شوند.

تلاش و مجاهدت حیب و همراهانش به جایی نرسید و چون دیدند یارای مقابله با سواران کوفه را ندارند، شبانه به خانه های خود بازگشتند؛ اما حیب بن مظاهر دوباره نزد سیدالشهدا علیه السلام رفت و آن چه را پیش آمده بود گزارش داد. امام نیز فرمود: هر چه خدا خواهد، همان خواهد شد. هیچ نیرو و قوتی نیست، مگر به قدرت خداوند.^{۱۴}

◆ نخستین دعوت نامه ای که از کوفه به مکه ارسال شد، به امضای چهار نفر رسیده بود که یکی از آنها حیب بن مظاهر بود. نوشتن این نامه در آن شرایط سخت و خفقان کوفه، روحیه سلحشوری و شجاعت و حق محوری آنان را نشان می داد.

◆ از حسین بن علی بن ابی طالب به دانشمند فقیه، حیب بن مظاهر: اما بعد، ای حیب! تو خویشاوندی و قرابت ما را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می دانی و ما را بهتر از هر کس می شناسی. تو که صاحب اخلاق نیکو و غیرت می باشی، در فدا کردن جان در راه ما دریغ مکن تا جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پاداش آن را در قیامت به تو عطا کند.

حیب و روح عاشورایی

حیب بن مظاهر، هم خود شیفته فداکاری در راه امام حسین علیه السلام بود و هم می کوشید دیگران را به این جبهه فلاح و رستگاری بکشاند. علاوه بر دعوت از قوم بنی اسد، کوشش بیدارگرانه وی برای نجات فریب خوردگانی که در سپاه باطل گرد آمده بودند، اقدام دیگر او بود.

اوج نمایش روح عاشورایی حیب، در شب عاشورا و آن روز حماسی و خونین جلوه گر شد. در شب عاشورا، وقتی نافع بن هلال از گفت و گوی امام حسین علیه السلام و زینب کبری علیهما السلام فهمید که آن بانوی شجاع از وفا و ماندگاری یاران اطمینان ندارد، به سرعت خود را به حیب رساند. او نیز هم‌زمان مخلص و جان بر کف را صدا زد و دسته جمعی به سوی خیمه‌های حرم حسینی رفتند و در مقابل آنها ایستادند. حیب به نمایندگی از آن جمع، چنین گفت:

سلام و درود بر شما ای سروران ما و ای خاندان رسالت!

این شمشیرهای جوانان شماس که سوگند خورده‌اند تیغ در نیام نبرند، مگر آن که بر گردن دشمنانتان فرود آورند. این هم نیزه‌های جوانان و غلامان شماس که سوگند خورده‌اند آنها را در سینه دشمنانتان بنشانند.^{۱۵}

حسین بن علی علیه السلام بیرون آمد و از حیب و همراهانش تشکر کرد و از خدا خواست که پاداش نیک به آنان عطا کند.

صبح عاشورا، فرصتی بود که حیب، عشق و اخلاص و وفای خود را نشان دهد. یاران، یکایک به میدان می‌رفتند و می‌جنگیدند و به شهادت می‌رسیدند. هنگامی که مسلم بن عوسجه بر خاک افتاد، حسین بن علی علیه السلام و حیب بن مظاهر خورا به بالین او رساندند. حیب، دوستش را به بهشت خدا مژده داد. مسلم نیز گفت: خدا تو را مژده بهشت دهد. حیب از مسلم خواست اگر توصیه و وصیتی دارد بگوید. مسلم گفت: تو را وصیت می‌کنم که با این مرد (امام حسین علیه السلام) باشی و تا دم مرگ در رکابش بجنگی و به شهادت برسی. حیب گفت: به خدای کعبه سوگند که چنین خواهم کرد.

وقتی حیب بن مظاهر، این مجاهد سال خورده و صحابی غیور به میدان رفت، در دل سپاه دشمن شجاعانه می‌جنگید و این رجزها را می‌خواند:

من حیب بن مظاهرم. آن‌گاه که آتش نبرد بر افروخته شود، یکه‌سوار میدان نبردم. شما اگرچه از نظر نفرات از ما بیشترید، اما ما مقاوم‌تر و وفادارتریم. حجت و دلیل ما برتر و منطقی‌تر است و ما از شما پروا پیشه‌تر و استوارتریم.^{۱۶}

پیر شهر خاموشم، مرد جان فشانی‌ها
 پیرم و به سر دارم عشقی از جوانی‌ها
 ریگ ریگ این صحرا می‌شناسد عشقم را
 بس که هر کجا دادم عشق را نشانی‌ها^{۱۷}

سرانجام این سرباز فداکار، پس از هلاکت ۶۲ نفر از سپاه دشمن، بدن پاکش بر زمین گل‌رنگ کربلا افتاد و در سن ۷۵ سالگی به فیض شهادت رسید؛ در حالی که موهای سفید صورتش از خون سرش رنگین بود.

حسین بن علی علیه السلام خود را به بالین این مجاهد شهید رساند و فرمود: ای خدای بزرگ! پاداش خود و حامیانم را انتظار دارم.^{۱۸}

و چنین بود که آخرین برگ نورانی کتاب ایمان، جهاد و شهادت حبیب بن مظاهر ورق خورد و الگویی ماندگار برای همه خداجویان حق طلب و یاوران دین و ولایت گردید. قبر پاک این فدایی پاک‌باخته با ضریح کوچک و زیبایی که دارد، در حرم مطهر ابا عبدالله الحسین علیه السلام و در سمت چپ در ورودی از سمت قبله قرار داد. درود خدا بر او و همه رهروان راهش باد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. محمد بن طاهر السماوی، ابصار العین فی انصار الحسین، ص ۵۶.
۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۴.
۳. همچون شیخ طوسی و مؤلف استیعاب و اسد الغایة.
۴. سید محسن امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۴.
۵. محمدحسین بهجتی (شفق).
۶. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۰۵.
۷. ابصار العین فی انصار الحسین، ص ۵۶.
۸. محمد مهدی شمس‌الدین، انصار الحسین، ص ۶۶.
۹. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۰۵.
۱۰. شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۰۳.
۱۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۳۷.
۱۲. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۴.
۱۳. فاضل دربندی، اسرار الشهادة، ص ۳۹۰.
۱۴. باقر شریف القرشی، حیاة الامام الحسین بن علی، ج ۳، ص ۱۴۲.
۱۵. سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی، المجالس الفاخره، ص ۹۴.
۱۶. محدث قمی، نفس المهموم، ص ۱۴۵.
۱۷. محمد فخارزاده.
۱۸. ابصار العین فی انصار الحسین، ص ۶۰؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۵.